

تیم

@manhwa_land

منہ بانو، رشتہ دہم

من نفرسمیدم کی مردم
اما می دونم به مدتی
ازش می گذره

اما (بروز برو که من مرو)

خیلی

ناگهانی به بیماری

لا علاجی مبتلا

شدم

بدنم به شدت ضعیف و

شکنده شده بود و

شعله ی زندگیم رو به

خاموشی بود

من فقط ۲۲

سالم بود

در نتیجه این بیماری
من امروز مردم

اها
اها

ها

اهه...هااا

چه جوری
امکان داره؟
من خیلی واضح
مرده بودم؛





او... چرا رفتارش مثله
اینه که انگار به روحه؟



م.ت. آخییی عین منه وقتی ننم نگام می کنه

چه خری رنگ کردم
خودم خیر ندارم...؟



من فقط
تشکر کردم...



و اییییی خنه؟



چی...
**این که صورت
منه خاک بر سر نیس..**



بر سر خود زدن

بانوی من؟

هالتون خوبه؟

م.ت.مرض قرص بانوی من خورده

بانوی من
بانوی من



درد داره...
**توی سرم انگاری
پتک می زند**

چه اتفاقی افتاده؟

خاطرات دارن از
ذهنم با سرعت
می گذرن...

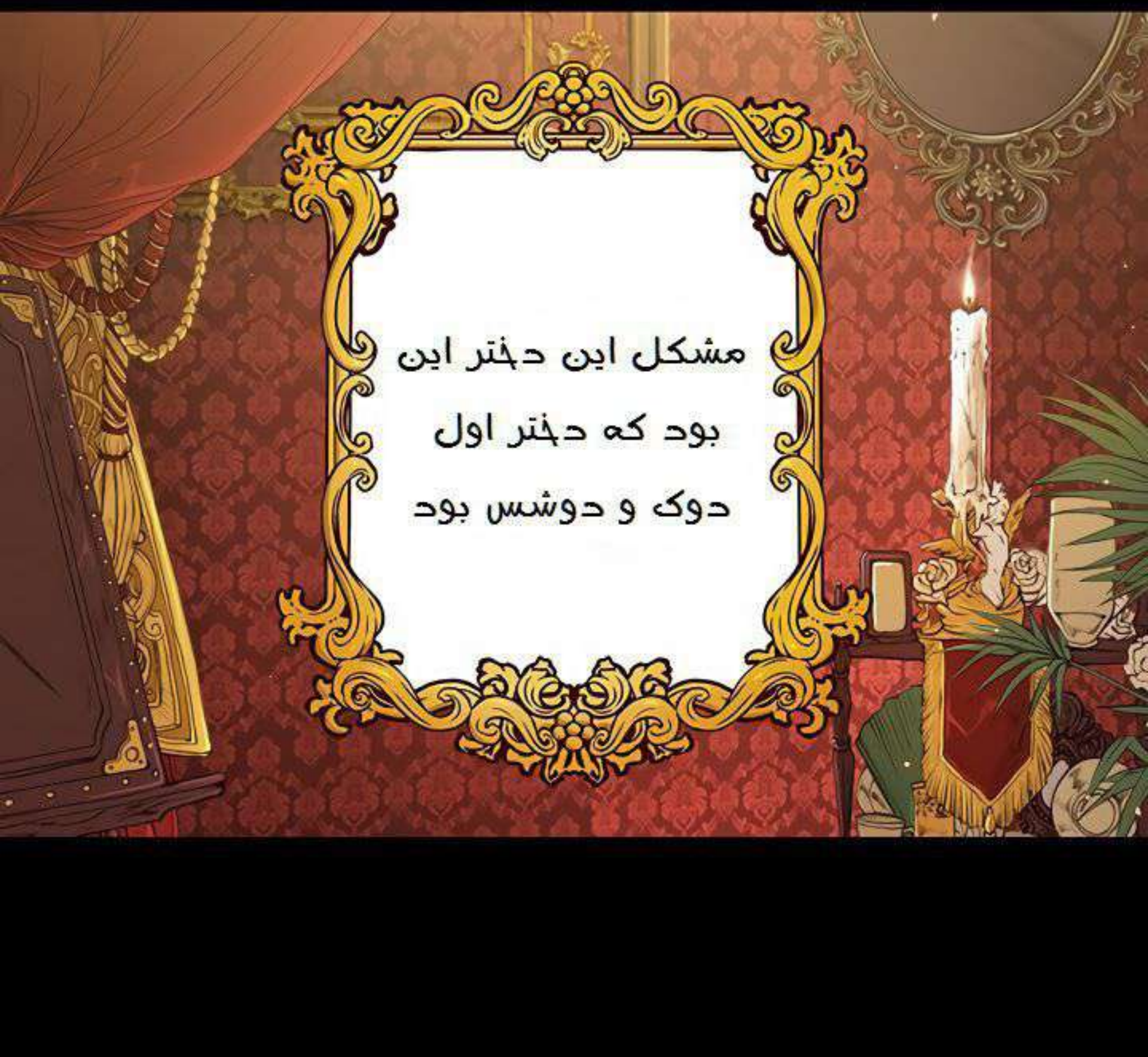
این خاطرات صاحب اصلی این بدنه...

خاطرات زندگی دافونه سیلویا اتالنته

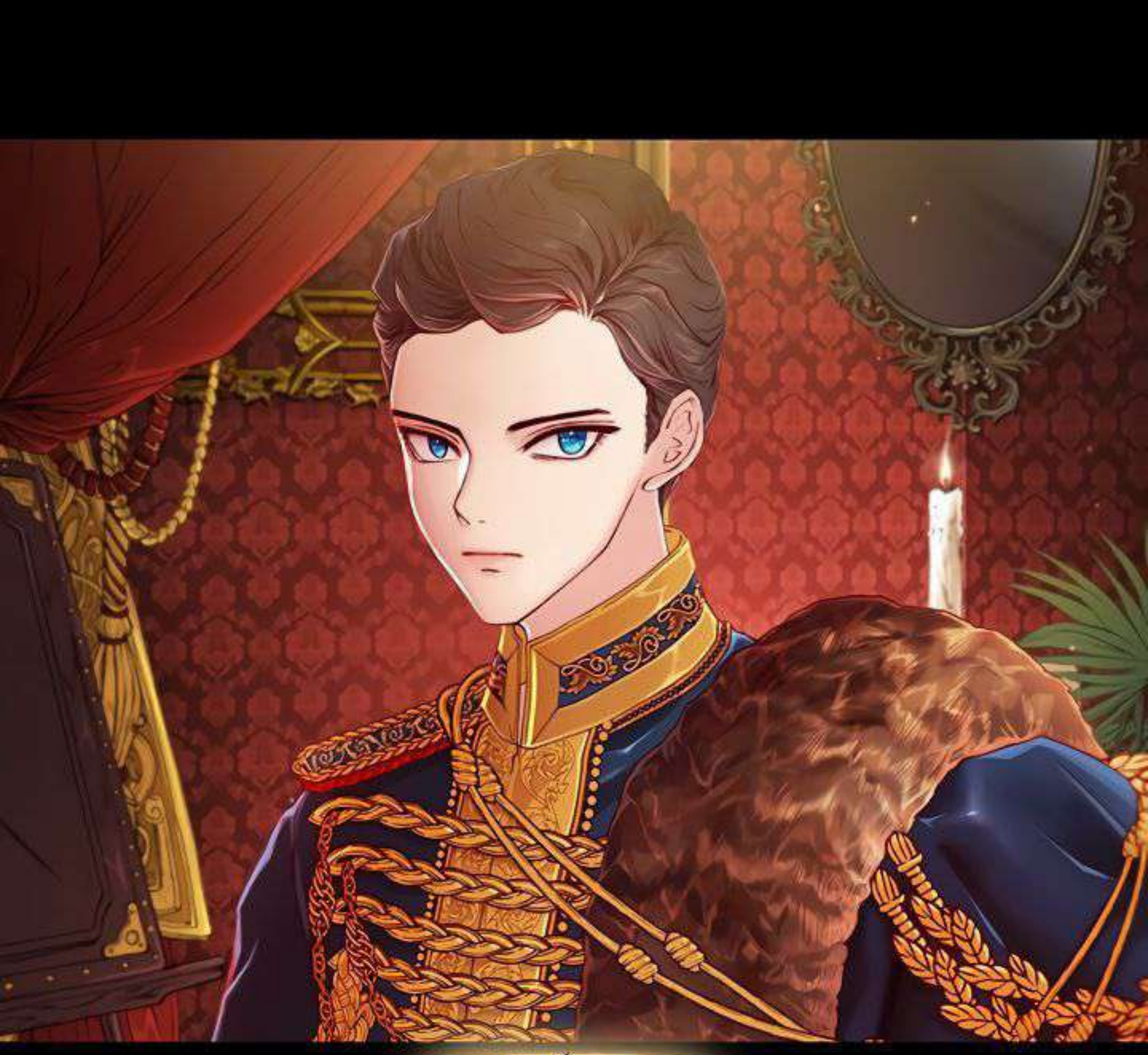


سیلو یا آتالت

مئه هر دختری خیلی
نرمال و طبیعی بزرگ
می شد اگه که توی یه
خانواده ی معمولی
بدنیا اومده بود



مشکل این دختر این
بود که دختر اول
دوک و دوشس بود



دوک آتالت

اون دربنیانگذاری امپراطوری همکاری کرد
و همین طور رئیس یک دوک نشین پر قدرته که
سالها ثروت و افتتار به دست آورده.
این بشر مهارت های زیادی توی سیاست داره
همین طور ثوشکلو خوش تیپ،
یه مرد کامل و بدون عیب و پاک و معصوم و یه
جیگر به تمام معنا.

پدر این بدبخت یه همپین موبودیه

*** از خب اینجا و بعضی جاها مترجم و ادیتور
هم ادیت نزدیک بودن en
تصویر یکم زیاد مبهم میشد بخاطر همینم
مت مترجم و ادیتور en بالای کادر نوشتم،
اگ اوکی نیس یا چیزی ت نظرا بگیرن
البت نمیدونم چترای دیگشو ادیت میزنم یا ن
خب خلاصه سرتونو درد نیارم...

روزی که دوک قصمون
ازدواج کرد تموم طرفداراش
عر می زدن



그런 그가 결혼하던 날,
그를 흠모하던
수많은 여인들은
눈물을 흘렸다고 해.

하지만 어느 누구도
새로운 공작부인의
힘을 잡진 못했지.

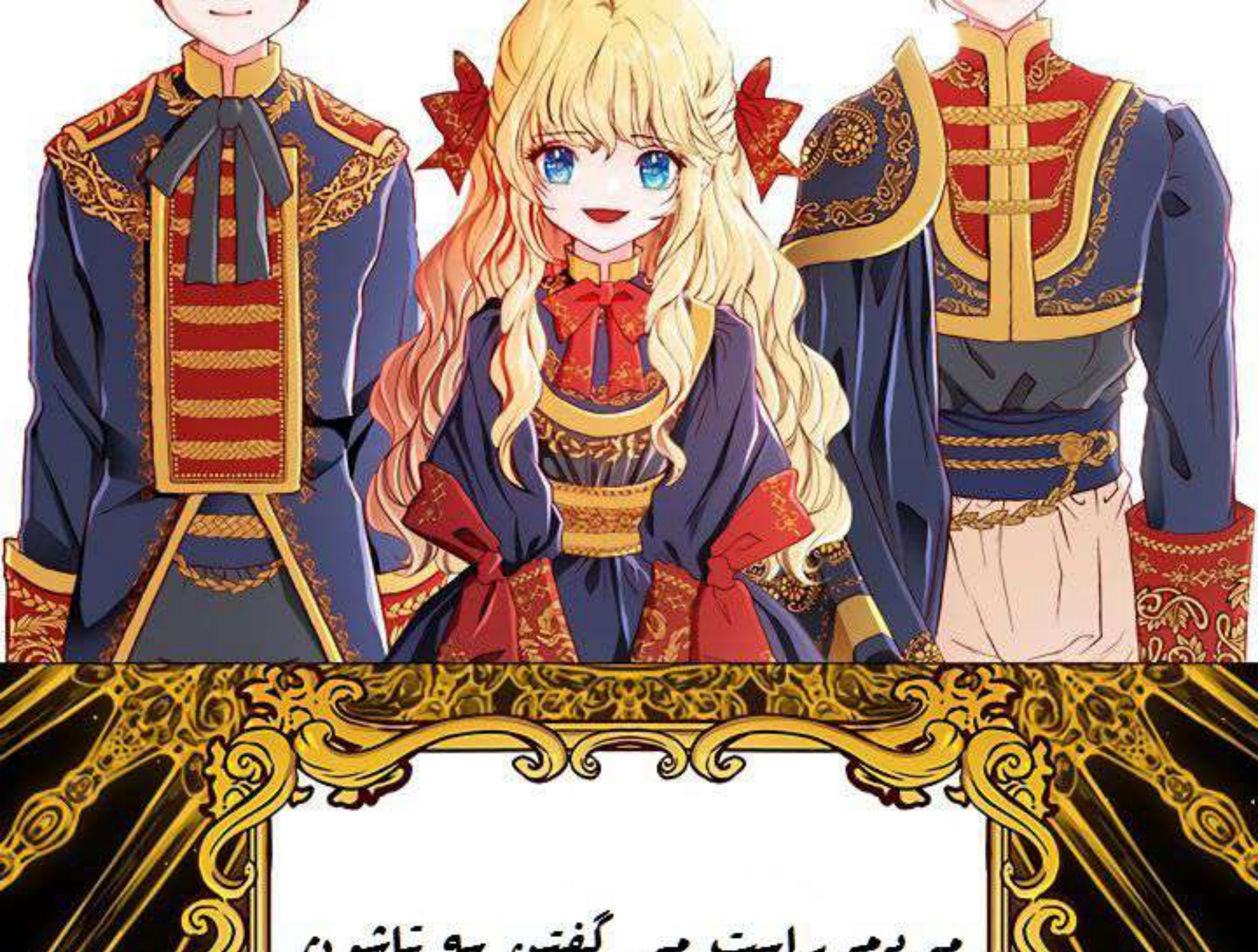
اما هیچ غلطی نتونستن بکنن و
حتی یه عیبم نتونستن از دوشس
جدید بگیرن



همه هیچان داشتن،
بچه ی اونا
دیگه چه شکلی می شد؛

خب معلومه دیگه
اون بچه ها
زن های برتر ننه
باباشون رو به ارث
بردن و علاوه بر جیگر شدن
قلب مهربونیم داشتن





مردم راست می گفتن به تاشون
عالی بودن همون طور که همه
انتظار داشتن

ولی به آدم بدبختی بود که
انگاری بین به عالم کلمه به درست غلط
چایی بود



به بچه ی عادی که نوی هیچی
عالی نبود و استعداد خارق
العاده ای نداشت اون کسی نیس
به جز منه بدبخت عن شناس که
نوی این بدن نناسخ کردم

این بچه نسبت به بچه های
دیگه به پله عقب تر بود
و خیلی اروم
بیش تر و بیش تر رقت انگیز
و بدبختر شد

مخصوصا وقتی که با دختر کوچیک تر
خانواده ایرنه مقایسه می
شد این بچه بیش تر نوی
خودش غرق شد و از همه کنار گرفته



ایرنه آتالنا

به شخصیت اروم و مهربون

به ظاهر دوست داشتنی انقدر
که هرکس می دیدش می خواست با به
لقبه قورتنش بده

با اون استعداد و هوش فوق العادش

همه چیز رو درک می کرد و

می فهمید

چه طور ممکنه پرنسس
ایرنه انقدر ناز و دوست
داشتنی باشه؟

شبیه فرشته هایبه
که از بهشت اومدن

همه ایر نه رو
دوست داشتن و
ازش تعریف می کردن

هرچی بیش تر اون دختر رو
تمویل می گرفتن سیلویای
بیچاره بیشتر ترد می شد و
نادیده گرفته می شد



رک بخوام بگم مقایسه ی بانو ایرنه و بانو سیلویا مته...



اوه اون دختره اونجا وایساده و داره خیره و غمگین نگاه می کنه

خوب که چی به هر حال اصلا مناسب دختر این خانواده نیس



صال جای تعجب نیس که اگه واقعن یه خدمتکار باشه...



پوففففف هههههه داره می شنوه ها، هاهاه

حتی اگه بشنوه هم شعورش نمی رسه که چی می گیم درسته؟

این حرف های بدجنسانه و زخم زبون ها مستقیما خنجر شد و قلب سیلویای کوچولومون رو زخم کرد و بهش آسیب رسوند



این زخم ها بی پایان بودن که ششوی می سوزوندن و حتی بهش پیدایه می کردن

و شخصیت خودش پس این زخم ها ازار ها پنهون شد و تا وقتی که این آسیب ها بهبود پیدا نکردن همین طرز میزنونه

آخرش این بچه اعت ماد بنفس و کنترلش رو از دست داد

افسردگی شدید گرفت و برای خالی کردن ذهنش به پرخوری و خوردن و خوردن رو آورد تا اینکه بدنش به جیران قلب شکستش بزرگ و گنده تر شد

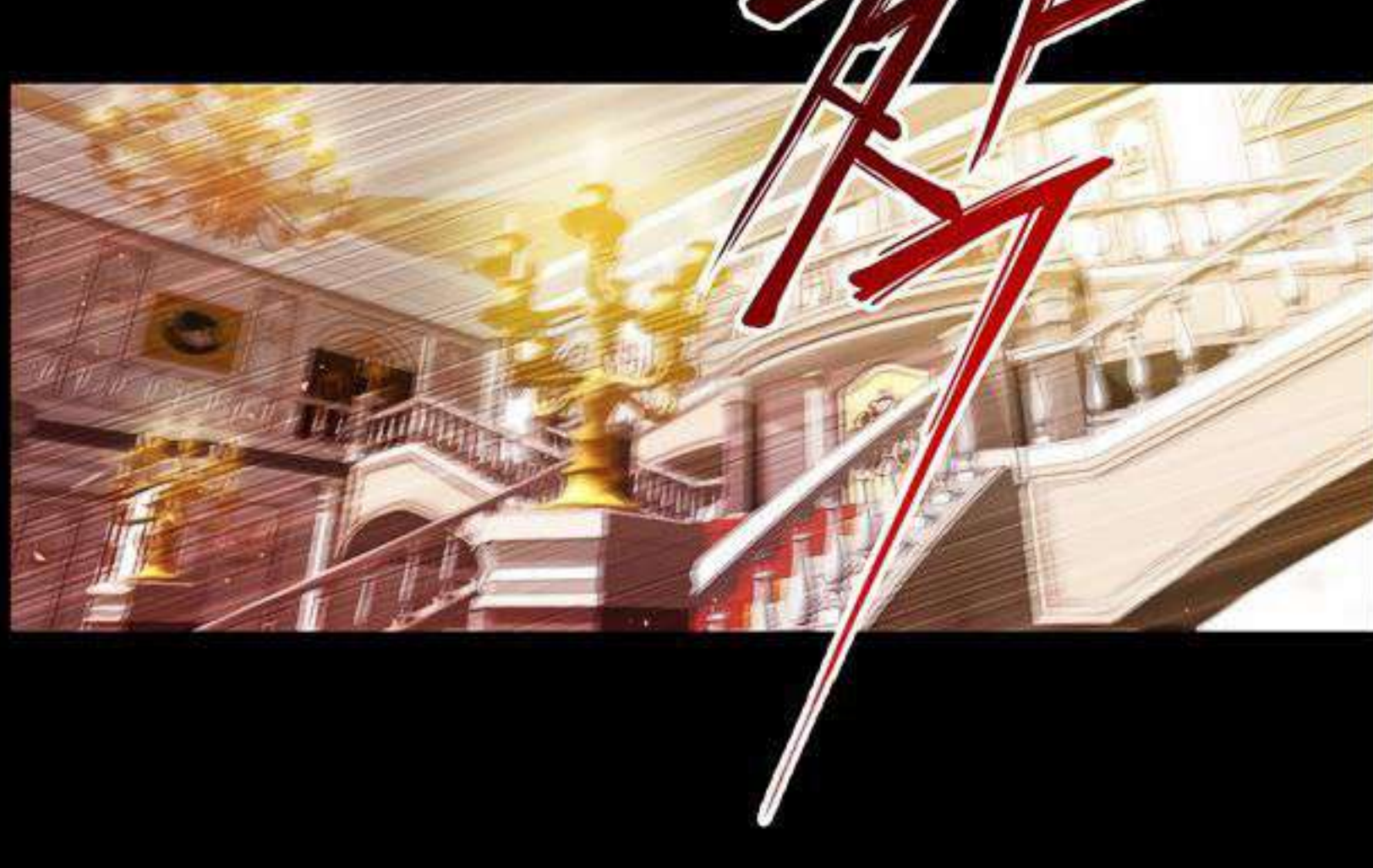


عقده ی حقارتش با چاق و گنده تر شدنش کم کم پنهون شد

م.ت.یه جمله ی معروف هست. که می گه ری...استار کردی خواهر من

مردم همه شروع کردن ازش فاصله گرفتن و اون منزوی شد هیچ کس مراقبش نبود و برای هیچ کسیم اهمیت نداشت حتی خونادش

زمان همین طور گذشت و درست زمانی که جشن نامزدی خواهر کوچیکترش با ولیعهد در حال برگزاری بود





سیلویا به خواهرش
جلوی همه سیلی زد

هعی این دختره به جورایی به
ملکه ی آینده ی این کشور سیلی
زد و این کارش حمله و رسوایی در
مقابل خاندان سلطنتی شد

اما
همچنان با افتخار
مقابل اون ها
ایستاد

چمدن نور جبرفت می کنید منو
بمانوی خاندان اتالتا رو دستگیر
کنین؟ از نوکاتیش نمی ترسید؟
ولم کنیم

تا حالا من برای
گناهام مجازات
نشده بودم
حتی اگه باعث اون
اتفاقا من بودم

به هر حال ماجرا به عنوان
دفاع از خود تموم شد چون من دختر
دوک اتالتا هستم

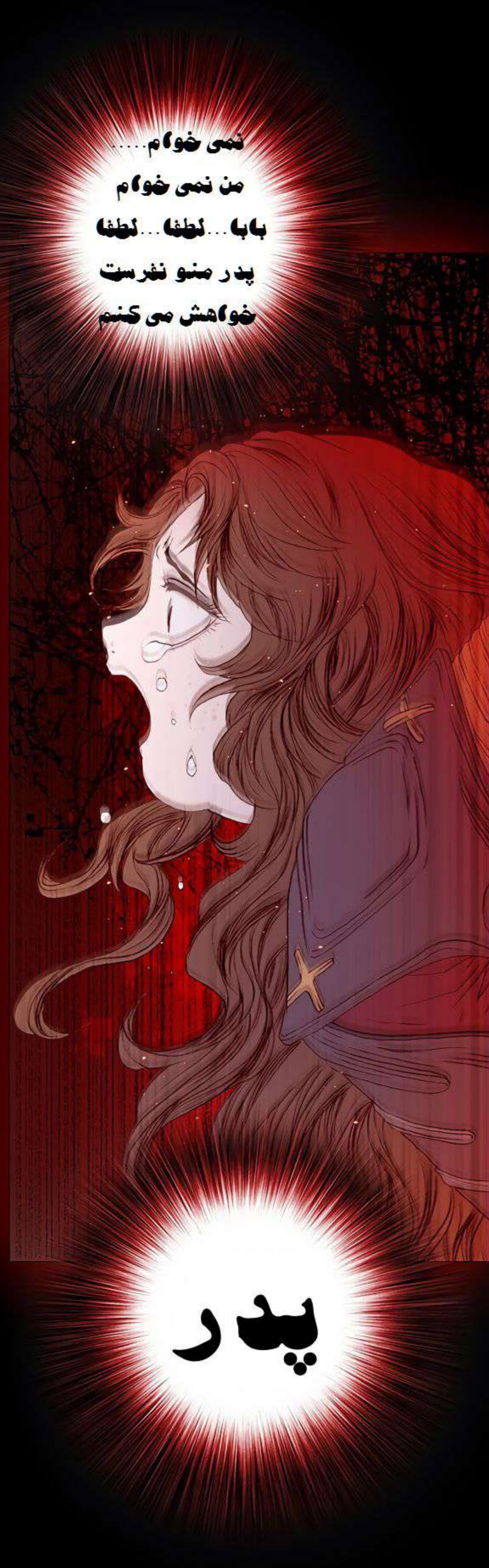
نکن_

چقدر دیگه باید چشمام از
کارات برگردونم و فکر کنم کورم؟
دیگه جایی اینجا نداری



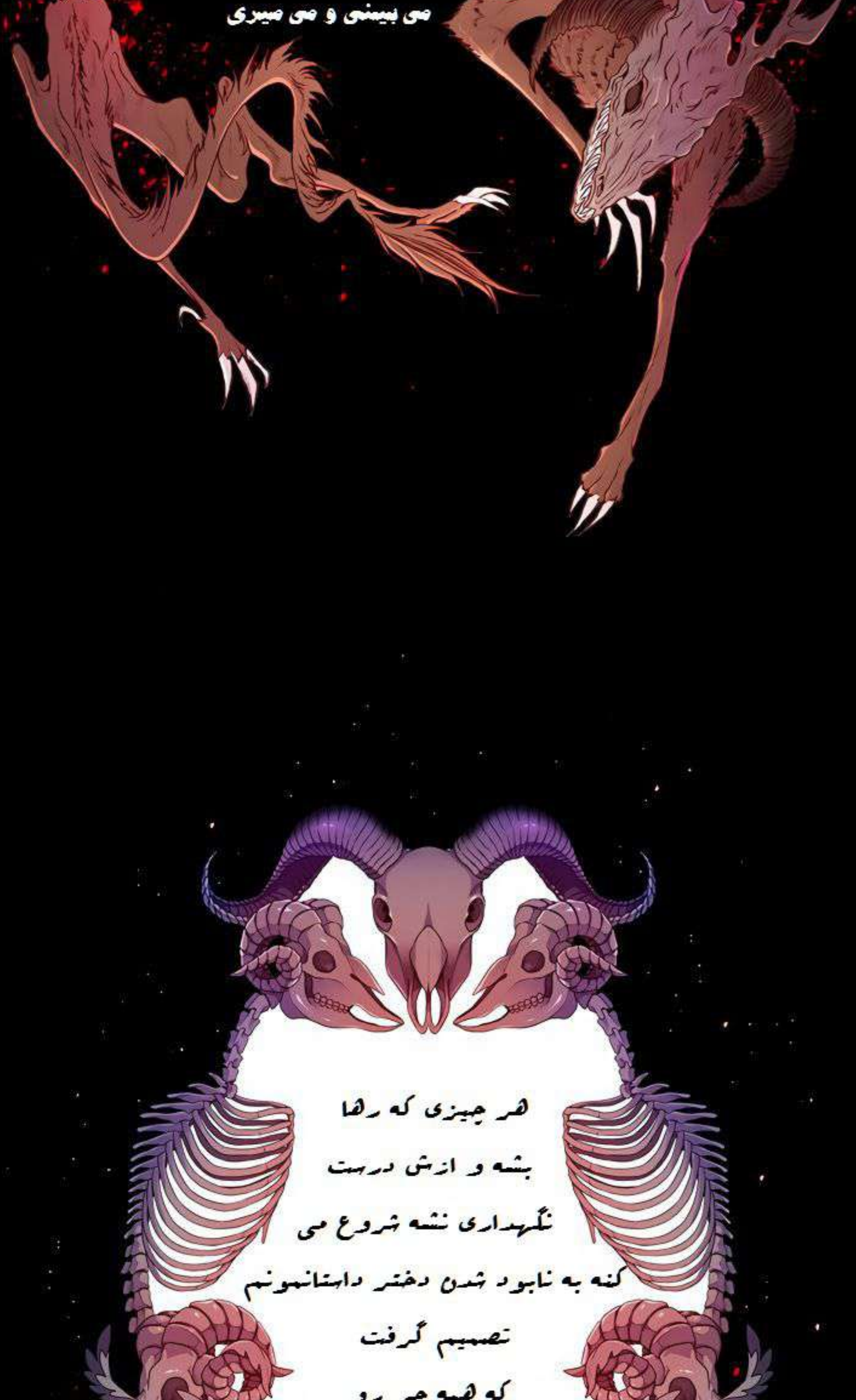
اداره گایس چشاشو

سیلویا اتالتا به سرزمین های
متروکه تبعید می شه بیاین و تا
سرزمین آلبالت همراه یش کنید



منی خوام...
من منی خوام
بابا... لطفا... لطفا
پدر منو نفرست
خواهش می کنم

پدر



سرزمین آلبالت
به تر از جهنم بجایی
که نمی دونی کی پیه شیوگل
می پیمنی و می میری

هر چیزی که رها
بشه و ارزش درستی
نگهداری نشه شروع می
کنه به نابود شدن دختر دایمانوسم
تصمیم گرفت
که همه چی رو
بموم کنه و زندگیش رو
با خوردن سم تموم کنه



م.ت. شانس منم عین اینه اگه تناسخ کنما می رم زمان قاجار این
قلمبه با سیبلیا که یه گوله پشمن می شم بازم این پشم نداره

ا.د هعییییی

وی خودش هم در داشتن شانس خوب ریدع:)



بتونه بگه صورتم
چقدر داغون و وحشتناک
شهتس

عزیز دلم مطمئنی من دختر
دوکم دیگه ننم این وسط مسط
شیطونی نکرده؟



یا جد نویسنده بی. بانوی من؟
با این حرفا چوب تو پاچه ی
محترمتون می کننا.....



من هنوز زنده اما پوستم و

موهام خیلی داغونه چون از خواب مراقبت نکردم

با این همه چشام براق و آینه
هرچند ارزوم بود مته رنگ
موهام یه رنگ نرمال و عادی
داشته باشه



به هر حال
سیلویا عاشق این چشماش

به خاطر اینه که

تنهرا ارثیه و ژنیه که از خاندان آتالنتا برش
رسیده و اونو به این خاندان مرتبط می کنه...



بل ...چه سالیه؟

بخشید؟
سال ۳۹۲ به تقویم
خورشیدی به نوی من



ها؟ سال ۳۹۲
نه سال ۳۹۷؟

ب..بله مطمئنم
دقیقا سال ۳۹۲...
اتفاقی افتاده؟



یه دقیقه...یه دقیقه صبر کن
ببینم چه خاکی به سرم شده
سالی که سیلویا مرد روز تولدش
سال ۳۹۷ بود اما الان
۳۹۲ معنیش اینه که..



بخشید...بل دیروز چه
غلطی کردم فدات شم؟





شما دپروز توی تولد خواهر
محترمتون که توی عمارت
اصلی برگزار شد شرکت کردین
و بعدش بقیه ی روز رو
توی اتاقتون بودید

واقعا؟



آه لنتی دیگ چی میخوای میخوری میبکشی تمام؟

بله واقعی تموم کارایی
که کردین و اتفاقای
دپروز همین
بود

چه جوری انقدر غر و قاطی شده....
من ۵ سال قبل تر
از آخرین خاطرم هستم بی خود
نیس این بل یکم جوون تر
از چیزی که یادم میاد



이럴 수가...
마지막 기억으로부터
딱 5년 전이잖아.
어쩐지 벨이 기억 속보다
옛돼 보이더라니

پس چرا اون روز داغون رو
به من نشون دادن؟
ازون محترم من تو این
قبرستون چه غلطی می کنم؟



ایییییی
این دیگه چه عن شانسی و
تبدیلتی که واسه من
خا اتفاق افتاده؟

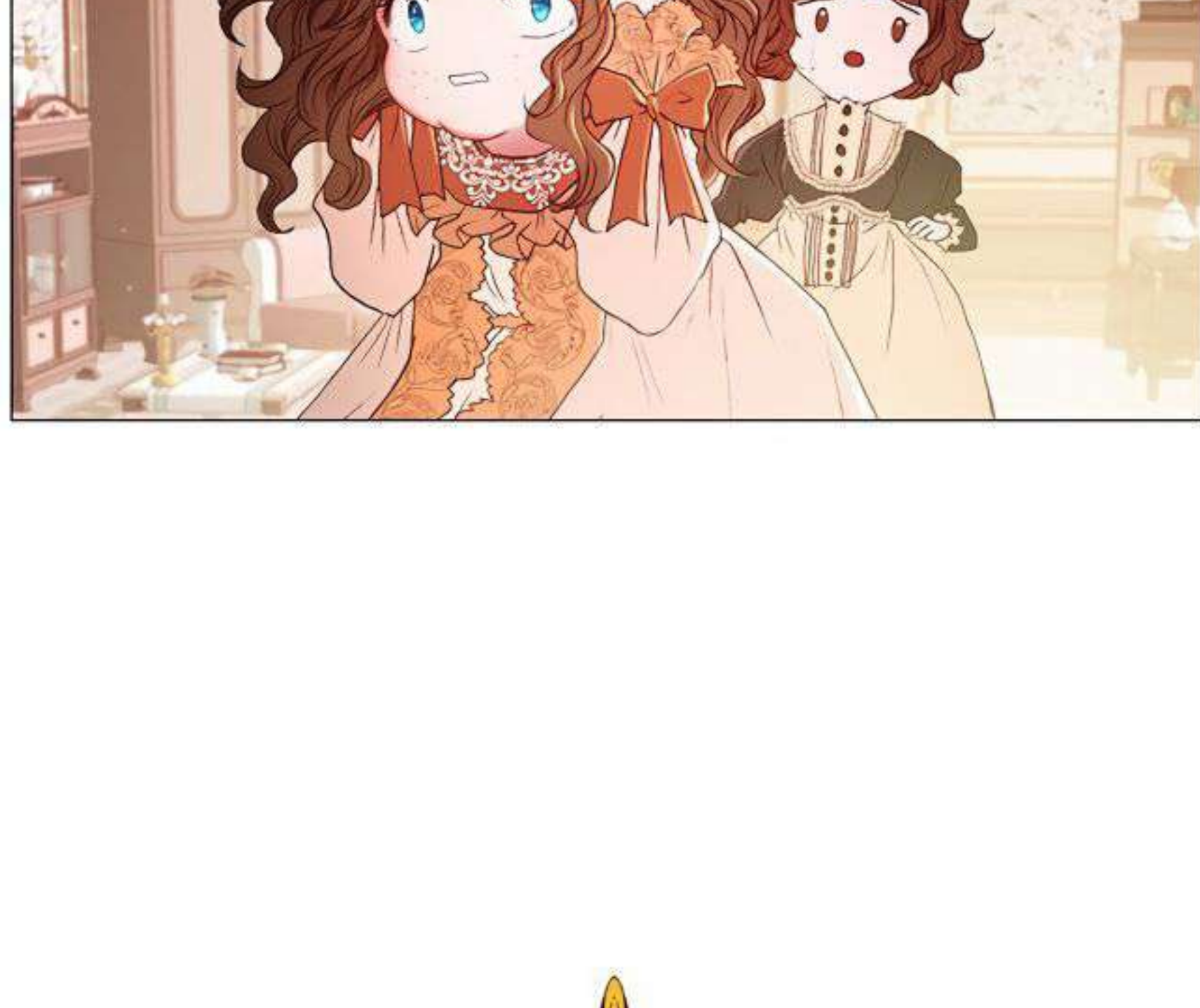
هیج کوسفندی نیس
بیاد به توضیح بهم بدهههه



SFX: KNOCK X3



بانوی من ارباب
شما رو صدا کردن



ارباب؟ اگه منظورش
از ارباب

دوک اتالنتا باشه

یعنی بابای سیلویا!!!!؟



못난이 공녀가 되었습니다

원작: 정하임
만화: 강세아

재담

Feelyeon
MANAGEMENT

onenoch@naver.com

@bird_collector

BORED CORONA KIDS

raws provider: bored

translator: corona

proofreader: kids

cleaner: join

typesetter: our

wuality: discord

discord.gg/6pxUwmQFcD



مترجم parpari
ادیتور oniws

کانال

@manhwa-land

کپی حتی با ذکر منبع ممنوع
برای خوندن این مانهوا و حمایت از ما عوضو
کانال ما بشین